

کسف در لغت بر یک ن یا شنه شتر است و در اصطلاح حذف هفتم متحرک است و آن مفعولن مکسوف است از مفعولات و بعضی

کف در لغت بی نور شدن چشم است و در اصطلاح اسقاط هفتم حرف است از ساکن سببی و مواقع آن دو است مفاعیل بتحریک لام از مفاعیلن و فاعلان بتحریک نون از فاعلاتن و مزاحف این مکسوف باشد

نحر نیزه بگردن شتر زدن و در اصطلاح حذف دو سبب و تاء مفعولات است و نقل لاکه باقی مانده به نع منخور و بحکون همین

نقص نقصان است و نزد قوم عبارات است از حذف نون مفاعلتن و اسکان لام و نقل آن به مفاعیل بتحریک لام منقوص

وقص در لغت کردن شکستن باشد و نزد قوم انداختن حرف دوم است از فاصله که در اولی رکن باشد و آن مفاعیلن موقوف است از مفاعیلن و بعضی وقف ایستادن باشد و نزد هر دو طبعاً اسکان هفتم متحرک است و آن مفعولان موقوف بحکون نون است از مفعولات و بعضی

هتم کردن دند این است و در اصطلاح حذف سه حرف آخر است از مفاعیلن یا امکان هینش و نقل مفاع باقی مانده به مفعول هتم بحکون لام

و آنچه نیز بشودم همه آن تغییرات را جمع نمودهمی نویسم تا زیادتى بصیورت باشد

متفاعلهن هفت زحاف دارد		فعلان هفت زحاف دارد	
۱	متفاعلان	۱	فَعَّ
۲	ممتفعلهن	۲	فَعولان
۳	متفاعلاتین	۳	فَعْلن
۴	فَعْلن	۴	فَعْلُ
۵	ممتفعلهن	۵	فَعْلٌ
۶	فَعْلَاتین	۶	فَعولٌ
۷	مفاعلهن	۷	فَعولٌ
مفاعلهتن نه زحاف دارد		فاعلهتن شش زحاف دارد	
۱	مفاعلهتان	۱	فاعلهان
۲	فاعلهان	۲	فَعْلٌ
۳	مفاعلهیان	۳	فاعلهاتین
۴	ممتفعلهن	۴	فَعَّ
۵	مفعولٌ	۵	فَعْلن
۶	مفاعلهن	۶	فَعْلن

مفعولات نه زحاف داره		۷ مفعولن	افهم
مجدوع	۱ فاع	۸ فعولن	مقطوف
مخبول	۲ تَعْلَانِ	۹ مفاعیلُ	مفصوص
مخابون	۳ فعولان	مفاعیلن دوازده زحاف دارد	
مرفوع	۴ مفعول	۱ نَع	ابتز
اصلی	۵ فَعْلَن	۲ مفاعیلان	مجمع
مطوی	۶ فاعلان	۳ فَعْلٌ	مجبوب
مکحوف	۷ مفعولن	۴ فعولن	مکحوف
منحور	۸ نَع	۵ مفعولُ	اخرب
موقوف	۹ مفعولان	۶ مفعولن	اخرم
مستفعلن متصل ده زحاف دارد		۷ فاع	اذل
مزال	۱ مستفعلان	۸ فاعلن	اشتر
مجمع	۲ فعولن	۹ مفاعلن	مقبوض
مرفل	۳ مستفعلاتن	۱۰ مفاعیلُ	مقبور
ماحد	۴ فَعْلَن	۱۱ مفاعیلُ	مکحوف
مخبول	۵ فَعْلَتَن	۱۲ فعولن	اهتم

مستفیع	۲	فَاعِلِيَّان	۶	مفاعِلن	مستفیعون
مفعول	۳	مفعولن	۷	فاعِلن	مرفوع
مستخوف	۴	فَعَّ	۸	مفاعِلُ	مشكول
مخذوف	۵	فاعِلن	۹	مفعِلن	مطوع
مخبرون	۶	فَعْلَانن	۱۰	مفعولن	مقطوع
اربع	۷	فَعْل	مستفعلین منفصل شش زحاف دارد		
متصور	۸	فاعِلان	۱	مستفعلان	مصبغ
مكبول	۹	فَعْلان	۲	مفعول	مخذوف
مكخوف	۱۰	فاعِلان	۳	مفاعِلن	مخبرون
فاعِلانن منفصل چهار زحاف دارد			۴	مفاعِلُ	مشكول
مصبغ	۱	فاعِلِيَّان	۵	مفعولن	مقصور
مخذوف	۲	فاعِلن	۶	فَعولن	مكبول
مقصور	۳	فاعِلان	فاعِلانن متصل ده زحاف دارد		
مكخوف	۴	فاعِلان	۱۰	فَعْلان	ابتر

و جمله این تغییرات در ارکان ده گانه مشتاد است و بر همین مشتاد تغییرات
 مد اراشعار است هم در عربی و هم در فارسی چنانکه خواهی دانست و پاره

از این تغییرات با هم یکی اشتراک لفظی دارند و آن برپیننده اشکار است
و باید دانست که هر چه از این مزاحف در تعداد حروف برابرند و در حرکات
و مکانات مختلف در موازین اشعار آن مزاحف را قایم مقام هم دیگر آوردن
در یک قصیده یا غزل جایز بلکه از مستحکمات است و این را مکتبه میگویند
و هر گاه در تعداد حروف برابر نباشد قایم مقام هم دیگر نمی آرند مگر در عروض
و ضرب هر جا که یک ساکن در آخر باشد چون فعل نمایم مقام او فاعول می توان
آورد که دو ساکن در آخر او است و دو ساکن در آخر عروض و ضرب بمنزله
ساکن واحد است و از او وزن مختل نمی شود و در صدر و ابتدای افعال و فعلاتن
در بعضی بحور قایم مقام هم یکی می شوند و وزن خلیل نمی پذیرد و آن مکتبه
هر گاه اختلاف در یک حرکت یا سکون باشد بسیار خوش آید است مثلاً فاعولن
را بجای مفتعلن نهند که چون عین مفتعلن را ساکن خوانند فاعولن می شود
و هر گاه بجای مفتعلن مفاعلن آرند محتاج می شوند که اول فار امتحان
سازند بعد تارا از مفتعلن ساکن تا مفاعلن حاصل آید در چنین مواقع چنین
معلوم می شود که شعر ناموزونست لیکن در حقیقت موزون است بکامل
موزونیت و این مکتبه را همه کس درک نکنند و به نظرشان ناموزون آید و تفصیل
این مکتبه در باب دوم در فصول بحور خواهد آمد